

## ایران سخن - مصاحبه با ابوالحسن بنی صدر..

۱۳۸۳/۱۲/۲۵

[editor@iransokahn.com](mailto:editor@iransokahn.com)

چندی بود که جناح راست حکومت، جناح اصلاح طلبان دولتی را به درس گرفتن از سرنوشت بنی صدر حواله می دادند. تشابهات زیادی بین سال ۶۰ و ۸۲ است دو رئیس جمهور که بنوعی به شیوه به اداره کشور بر اساس نظرات ولی فقیه معتقد نبودند.

اختلافات سال ۶۰ به عزل آقای بنی صدر اولین رئیس جمهور "جمهوری اسلامی" که با آقای خمینی در نحوه اداره کردن کشور و جنگ اختلاف نظر داشت، انجامید و سر آغاز یکی از تلخ ترین دوران تاریخ ایران است.

در این راستا بهتر دیدیم به مناسبت انتخابات مجلس هفتم با آقای بنی صدر که یکی از طرفهای اصلی این مناقشات بود بخوایم برای روشن تر شدن مسائل برای نسل جوان که نگرش متفاوتی به ایران و فضای دارد ولی به منابع تاریخی معاصر دسترسی ندارد که مصاحبه ای داشته باشیم .  
که ایشان قبول کردند که با هم میخوانیم .

**س: با توجه به یکدست شدن جناح راست در انتخابات هفتم مجلس ، شما آینده را چگونه تحلیل می کنید چه از جانب مردم و هم از طرف رژیم ؟**

بنی صدر: نخست فرصت را برای عرض تبریک به هموطنان خود، مغتنم بشمارم و نوروژ را به ایرانیان تبریک عرض کنم و امیدوار باشم که به کوشش آنها، در استقلال و آزادی، روز ایران نوروژ می شود. و بعد ، عرض کنم به شما که این انتخابات فرمایشی یک شفافیتی از جهت مردم بوجود آورد شفافیت به واسطه تحریم وسیع انتخابات توسط خود مردم و روشن شدن این مسئله برای خود مردم و جهانیان که مردم این رژیم را نمی خواهند .

روزنامه شرق جداولی منتشر کرده است که هر چند ارقام رسمی است و با ارقام واقعی بکلی متفاوت است، نشان می دهد که ۹۰٪ مردم کشور ، بنابر ارقام رسمی، رژیم را نمی خواهند . تحریم وضعیت را شفاف کرده است. . مجله فرانسوی نول ابسرواتور عین همین مسئله را نوشته که این انتخابات یک مسئله را روشن کرد که فاصله بین دولت ملایان و مردم بحدی رسیده که پر کردنی نیست. و رژیم فرو میریزد ولی اینفرو ریختن انفجاری نیست بلکه از درون فرو میریزد .

این تحریم بر همه ایرانیان روشن کرد که تحریم یک عمل انفعالی نبوده است بلکه در شرایط موجود ، عمل وجدان جمعی یک ملت بوده است . در عموم کشور یکسان تحریم انجام شده است .

و اما از نظر خود رژیم، تحریم چندین شفافیت بوجود آورده است:

۱- در اصلاح طلبان یک شفافیت بوجود آمده است بعضی شان به این نتیجه رسیده اند که اصلاحات در محدوده این رژیم یک سخن نا ممکن است.و. محل رهبری نه در رژیم که در جامعه است. اگر این خط را ادامه دهند ، از رژیم بیرون می روند و در متن جامعه ملی محل پیدا می کنند .

۲ - بخشی دیگر که در انتخابات شرکت کردند مانند آقای کروبی که می گویند آقای رهبری وی را فریب داده است و بعد هم بوی وعده داده شده بود که وی هم انتخاب خواهد شد و هم رئیس مجلس. در تاریخ ۶ اسفند سایت رویداد این مطلب را منتشر کرد. بنا بر اطلاعی که به من رسیده است ، وعده داده شده بود که ۱۰۰ نماینده اصلاح طلب هم وارد مجلس هفتم می شوند .

گروه ههانی که تکلیف خود را با رژیم معین نمی کنند ، محلی از اعراب پیدا نمی کنند. معلق بین زمان و آسمان هستند تا خود تکلیف خویش را تعیین کنند و کجا خویش را ، مردم یا رژیم ضد مردم ، معین کنند .

۳ - در جبهه خامنه ای - رفسنجانی هم شفافیت های مهمی انجام گرفته اند. بدین معنی که کسانی که انتخاب شده اند آدمهای بی هویتی هستند. لیست انتخاب شونگان تهران را پیش از انتخابات فرمایشی منتشر کردیم که اینها را رهبر معین کرده است . اینها هویت خود را رهبر می گیرند. این افراد خواه در صدا و سیما و خواه در بسیج و خواه در.... همه مأموران دفتر آقای خامنه ای هستند. اینها هویت شخصی ندارند مثلا عسگر اولادی هویتی از زمان شاه دارد. هاشمی رفسنجانی و کارگزاران سازندگی هویتی دارند اما این

آقایان که به مجلس برده شدند مانند انتخابات آخرین دوره مجلس شاه، هوینتشان را از رهبرشان می گیرند. مثلا این آقا کیست که می خواهد بشود رئیس مجلس؟ این آقا پدر زن مجتبی فرزند آقای خامنه ای است. (منظور حداد عادل است). مجتبی جای سید احمد (خمینی) را گرفته است با آقای حجازی (رئیس دفتر خامنه ای) دو تانی، زیر نظر آقای خامنه ای، لیست را درست کردند و از صندوق در آوردند. از احزاب توی این مجلس نیست. از کارگزاران سازندگی، موقوفه، از حجتیه که خود آقای خامنه ای مدتی عضو این گروه بود، کسی بعنوان این سازمانها، به این مجلس نرفته است. گروههایی دارن زیر میرن و گروههایی دارن بالا میانند که بعد از انقلاب بوجود آمدند مانند سپاه، کمیته، بنیاد و بسیج.

در حقیقت آقای خامنه ای يك حذف عمومي انجام داد. آنها که بیرون بودند، بجای خود. اصلاح طلبان هم که ۲/۳ مجلس را داشتند هم حذف شدند. در جبهه خودش هم این حذف انجام شده است. اینست که انزوای او کامل شده است.

به قول ابن خلدون “عصبیت از این رژیم رفته“. کسانی که از گذشته هویت داشتند و درون رژیم بودند و خودشان را بنوعی در ایجاب رژیم شریک می دانستند و در صورتی که جنبش عمومی رخ می داد بنا بر عصبیتی که داشتند، احتمال داشت مقاومت کنند، جای خود را به کسانی داده اند که فاقد عصبیت هستند. گروه جدید، در قبال جنبش عمومی، تاب مقاومت ندارد. زیرا هویت خود را از رهبر میگیرد. شفافیتی که از رهگذر انتخابات فرمایشی بوجود آمده، این است که آقای خامنه ای با يك مشت نکره از نظر سیاسی در برابر ملتی که با این آقا مخالف است و در برابر گرایشهایی از خود رژیم که جزو جناح راست بودند تا بحال جزو اقتدارگرای رژیم به حساب می آمدند و اینک، در ظاهر از خامنه ای دفاع ولی در باطن با وی مخالف هستند، قرار گرفته است. جمله ای از رفسنجانی مسموع است. از قرار، او گفته است “آخر این خامنه ای رژیم را به باد خواهد داد.“

س: شما گفتید جنبش عمومی من فکر میکنم مردم الان نظاره گر هستند، با توجه به سرخوردگی امید مردم توسط جبهه دوم خرداد، عدم وجود احزاب واقعی، پراکندگی اپوزیسیون داخلی بدلیل سرکوب و بی برنامهگی اش، مانند ملی مذهبی ها که در زندان هستند و سرکوب جنبش دانشجویی بر عکس سال ۵۷ که روحانیت با تکیه بر شبکه ارتباطی مساجد، مردم را بیرون آورد، سنوآل من این است که چگونه می شود مردم را با توجه با واقعیتهای بالا بطور صلح آمیز فعالانه وارد صحنه کرد.؟ این تضاد را چگونه حل میکنید؟

بني صدر: من با بعضي از پيش فرضهاي شما موافق نيستم. اينکه مردم در جنبش عمومي تحریم شرکت کردند که خبرنگاران خارجی هم آنرا تایید کردند. اینرا کدام اپوزیسیون از مردم خواسته بود. این آقایان که در ایران هستند که حداکثر فرمایششان این بود که در انتخابات شرکت نمی کنند. اونهایی هم که در خارج هستند و تحریم کرده بودند که هم شما و هم ما میدانیم که مردم چندان اطلاعی از این دعوت به تحریمها پیدا نمی کنند. وجدان جمعی این حکم را صادر کرده و مردم هم ازش پیروی کرده اند. وقتی جامعه به جانی رسید که چنین وجدان جمعی را پیدا کرد و شعور عمومی پدید آمد و فرصتهای مهم را شناسایی کرد و در آن فرصتها، رفتارهای مشخصی را به جامعه القا کرد،

س: میبخشید که قطعان می کنم کسی منکر وجدان عمومی نیست برگردیم به اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری در سال ۵۸ که آقای حسن حبیبی از طرف جامعه روحانیت مبارز رقیب شما بود و مردم هم بطور کلی میدانستند که آقای خمینی از ایشان حمایت می کند ولی در عمل به شما با اختلاف بسیار زیاد رای دادند. وجدان عمومی هست ولی چگونه میشود از آن در تعادل قدرت استفاده کرد.؟

بني صدر: پس این وجدان جمعی يك کسری دارد و این هم بر میگردد به سنوآل اساسی شما که رهبری است. وجدان جمعی، در ۷۶، حکم داد به خاتمی رای داده شود. مردم هم رفتند به خاتمی با اکثریت زیاد رای دادند در اون موقع، وجدان جمعی می پنداشته رهبری تحول در درون و از درون رژیم ممکن است. خاتمی را به مقام رئیس جمهور رساند و از او خواست که این تحول را تصدی کند.

مسئله اینجاست که وجدان عمومی معنایش این نیست که همه چیز را میداند. نقش وسایل ارتباط جمعی بسیار مهم است که این وجدان عمومی را شفاف تر و غنی بکند تا احکامی که این وجدان جمعی صادر می کند احکام دقیقی باشد.

در اون قسمت از حکم که نفی است، این رژیم را نمی خواهیم است، وجدان جمعی تجربه تاریخی داشته و خطا نکرده است. ولی در اون قسمتی که بله گفته اشتباه کرده.

فلسفه فرمایش خاتمی این بود که اصول راهنمای انقلاب صحیح است حرفه‌ای هم که بنی صدر می‌زده درست بوده‌اند. ولی خود وی روش غلطی داشت. بیخودی رفت با آقای خمینی گلاویز شد نتوانست برنامه اش را اجرا کند. ولی کاری را که وی نتوانست بکند من می‌کنم و این ادعا را وجدان عمومی قبول کرد که خطا در آمد.

برای اینکه خمینی هم دچار خطای بزرگ شد بدلیل اینکه محل رهبری را که جامعه ملی بود، ترک کرد رفت به محدوده قدرت و شد رئیس قدرتمدار. شد ضد آن چیزی که باید می‌بود.

با مشاهده تحریم انتخابات فرمایشی، بنظر می‌آید که وجدان عمومی به این نتیجه رسیده است که محل رهبری، جامعه است نه دولت. حتی در دولت مردم سالار هم رهبری باید در خود جامعه باشد اگر بخواهد خوب عمل کند. در اروپا اگرچه احزاب سیاسی دستیابی به قدرت را وسیله رسیدن به هدف می‌دانند، اما بسا می‌شود که محل اجتماعی خود را ترک می‌کنند و ابزار قدرت طلبی می‌شوند. بدین قرار، در غرب که تجربه مردم سالاری دارند وقتی احزاب سیاسی دچار فساد می‌شوند که محل اجتماعیشان را ترک می‌کنند می‌شوند ابزار قدرت. شما می‌توانید تصور کنید در کشور ما چه پیش می‌آید اگر رهبری در جامعه قرار نگیرد. تا وقتی این رهبری در جامعه شکل نگیرد و بدیل مردم سالار را پدید نیآورد، جنبش همگانی بوجود نخواهد آمد.

بخشی بر عهده جامعه است که رهبری را که در خارج از جامعه است نپذیرد. در ایران، رهبری بیگانه از مردم اعتبار ندارد. در عراق، شورای احکام اعتباری در بین مردم ندارد. اعتبار نداشتن یک امر است و جامعه آن رهبری را بپرورد که محل عملش بیرون از رژیم و درون ایران (مستقل از هر قدرت خارجی) امر دیگری است. کاری که بر عهده جامعه است، دومی است. مردم ما به خدمتگزاران خود علاقه دارند اما علاقه تنها کاری از پیش نمی‌برد. وقتی بنا بر مردم سالاری است، خدمتگزار مردم نیروی جز مردم و تکیه گاهی جز مردم ندارد. پس مردم می‌باید اراده خود را به سپرده شدن مدیریت کشور به خدمتگزاران ابراز کنند.

یک مقدار هم باید نیروهائی که به مردم سالاری اعتقاد دارند، کار را از جهت تطبیق خودشان با محل اجتماعی رهبری، تصدی کنند. اگر این ۲ کار انجام بگیرند مشکل ایران با توجه به انزوای جهانی رژیم حل خواهد شد. هم جنبش عمومی ممکن می‌شود و هم تحول بدون خونریزی انجام می‌گیرد.

س: زیمبابوه شاید مثال جالبی نباشد ولی می‌بینیم که رابرت موگابه علیرغم انزوای جهانی حکومتش را ادامه می‌دهد از نظر اقتصادی هم وضعیتش بمراتب خرابتر از ایران است. بدون وجود رهبری مشخص (که حداقل داخل کشور نیست) جنبش (وجدان عمومی) باید به صورتی تبدیل به عینیت شود اگر نباشد می‌تواند مثل جریان دوم خرداد به بازی گرفته شود یا عقب افتاده شود. انقلابی مانند ۵۷ اتفاق نخواهد افتاد این ابهام را چگونه تفسیر می‌کنید؟

بنی صدر: اصلاً چه نیازی به انقلاب داریم، تا قیامت می‌خواهیم تجربه‌ها را نیمه‌کاره. رها کنیم! تجربه را باید دنبال کرد تا به نتیجه برسد. زیمبابوه که دور است همین عراق اگر آمریکا نیامد معلوم نبود که مردم عراق بتوانند رژیم صدام را سرنگون کنند. دور و بر ایران از این نوع کشورها فراوانند. آمریکا می‌خواهد از شمال آفریقا تا هندوستان را مردم سالار کند و جانشین مردم بشود در تحریک جامعه. پس اگر وجدان جمعی فعال وجود نداشته باشد این شب تیره ادامه پیدا می‌کند.

خود عراق را نگاه کنید صدام دستگیر شده، آزادی مطبوعات تا حدودی هست ولی وجدان جمعی نیست. ما وجدان سیاسی روشنی در شیعه نمی‌بینیم. یک رهبری سیاسی روشنی در شیعه نمی‌بینیم. رهبری جامعه شیعیان عراق را آقای سیستانی تصدی می‌کند آنهم بصورت منفی باین صورت که من با این مخالفم با آن مخالفم. جلوتر هم نمی‌رود. البته نمی‌تونه جلو بیاد. بله وجدان جمعی بسیار تعیین کننده است حتی رهبری را تعیین می‌کند. اگر ضعیف بشود رهبری قطعاً ضعیف است.

یک فرق اساسی هست بین عراق و ایران. در عراق واقعا چه کسی را میشناسید که رهبر مستقل و مردم سالاری باشد و ازار و دسته بوش نباشد. در حالیکه در کشور ما کادریهای مردم سالار هم درون و هم در بیرون کشور فراوان داریم. ما زیمبابوه نیستیم و نه حتی مصر. در دنیای اسلامی قوی ترین جامعه هستیم. از نظر روشنفکران غنی هستیم. طرز تفکرهای مختلف نمایندگان شناخته شده در جامعه دارند. اما یک درد بیدرمان داریم که دیگران ندارند و آنهم اینست که ایرانی از قدیم ترین زمان به قدرت اصالت داده است. هم جامعه اینطور است و هم تحصیلکرده‌های ما. داخل کشور را نگاه کنید: وقتی دنبال راه حل سیاسی می‌شوند، می‌خواهند مسئله را در محدوده قدرت حل کنند یعنی در محدوده دولت. از آنجا که دولت هم منابع مالیش را از جامعه نمی‌گیرد و هم مردم در زندگی اقتصادی خود نیز به دولت وابسته‌اند، اختیار دولت از

دست مردم خارج می شود. يك دليل حضور مافياي اقتصادي همین است که گروه‌های دولت را تصرف می کنند و نفت را همچون مواد مخدر در مورد مافیایا، سرمایه می کنند و با استفاده از آن، بی اعتناء به خواست مردم ، خود کامه عمل می کنند . نفت را صادر میکنند پول هم کم آورد چاپ می کند اگر نشد از خارج قرض می کند. ۴۰٪ تولید ملي صرف رانت خواري میشود بنابر این مادولتي داريم وابسته به خارج از نظر درآمد ، تکنولوژی . سیستم اداري کشور از غرب گرفته شده است . در امدهاي مالياتي ناچيز است . بنوعي دولت با سوبسيدها به مردم ماليات مي دهد. وقتي که سوبسيدها را با مالياتي که دولت ميکيرد ، مقایسه کنید. می بینید دولتي داريم بيگانه از جامعه . این دولت در همه چیز متكي به خارج است. حتي در دوره پهلوي هم دولت به این اندازه خارجي نشده بود. در انزمان حداقل مقداری از بودجه از تولید ملي تامین می شد .

حتي فیلمهای تلویزیون جام جم! این فیلمها را نگاه کنید تنها روسري اش که تازه بقول خودشان بد حجاب هم هستند و ریش برخی از آقایان بقیه همه تقلید غربی است . اسلامي در کار نیست . این درد بيدرمان را عربستان هم دارد مصر کمتر دارد چون منابع خارجي کم دارد . به جامعه خودش باید حساب پس بدهد. در انجا امکان تحول بیشتر است. پس باید تحصیلکردههاي ما زحمت بکشن از محدوده قدرت به فراخنای آزادي درآیند تا راه حل را پیدا کنند. تجربه مصدقي و تجربه من تجربه داخلی و ملی کردن دولت خارجي شده بود . میخواستيم اقتصاد ملي را تجدید حیات کنیم . بودجه دولتي را متكي کنیم به اقتصاد ملي . به موفقیتهاي دست یافتیم .

از کودتای خرداد ۶۰ بدین سود نیز ، ما همچنان کار کرده ایم و براي اقتصاد کشور راه حل هائي مشخصي هم اندیشیده ایم .

س: با توجه به تجربه خودتان که گفتید و با توجه به سابقه تاریخي که درس خوانده ها ي ما و روشنفکران ما به قدرت در حاکمیت نگاه داشته اند چه قدر امید هست که این تحول ایجاد بشود؟ .

مارکسیستهای ایرانی لنین زده و استالین زده بودند و کمتر پیرو مارکس بودند . قدرت را هدف فعالیت سیاسی می دانستند . بیشتر تابع دیکتاتوري خاص استالین بودند. قدرت يك اسطوره بود و تغییر از طریق دولت قانون جهان شمول تلقی میشد .

لیبرالهای ایران بر این نظریه بودند که راه رشد موانعي دارد. باید اقلیت پیشرو دولت را در دست بگیرد این موانع را با اعمال قدرت از میان بردارد. بدین سان ، نوعي از استبداد را تجویز می کردند . خط مصدقي آمد يك تغییر در این دید ایجاد کرد و گفت : رشد و ترقی بدون استقلال و آزادي ممکن نیست. با استبداد ترقی نميآید. با تجربه استبداد پهلوي ، لیبرالها به دو دسته تقسیم شدند ۱. طرفداران پهلوي ۲. طرفداران آزادي و استقلال

در ان زمان موسسه اي در آمریکا بود که تنوري رشد را تهیه می کرد که دیکتاتوري هاي آمریکاي لاتین و شاه و رژیم فیلی پین بر این اساس ایجاد شده بودند. بر طبق این تنوري بخش پیشرفته جامعه نظامیان بودند که هم منضبط بودند و هم از سنت بریده و با دنیاي مدرن خو گرفته اند. پس این بخش مدرن باید زمام جامعه را بدست بگیرد. انقلاب سفید بر این نظر بعمل درآمد که با شکست روبرو شد و هم چنین فیلی پین . شگفتا که در دوره ریگان بود که در آمریکا ي لاتین ، دیکتاتوري هاي نظامي جای خود را به مردم سالاري و بعضا نیم بند دادند .

ایدنولوژی هائي که بر وفق آنها، این نسخه ها را تجویز می کردند، الان خود ورشکسته شده اند روشنفکر ایرانی احساس میکند که فضایش آزاد است . او می تواند قدرت را رها کند بخصوص در سطح جوانان احساس آزادی اندیشه بیشتر است. بقیه اش هم تلاش عمومي است و نشانه اي مثبتی در دست هستند .

س: شما بعد از جدانشدن از شوراي ملي مقاومت دیگر پای هیچ اعلامیه مشترکي را امضا نکرده اید، با توجه به تجاربتان وقتي که وحدت بین نیروهاي اپوزیسیون معتقد به استقلال ایران خارج از حاکمیت نیست ، منظورم کا رگروهی است ، چگونه عدم همکاری را بیان می کنید؟

بني صدر: اول آن وقت هم که شوراي ملي مقاومت را ایجاد کردم. با کسی اعلامیه مشترك امضا نکردم . من از شورا جدا نشدم . بر اصل موزانه عدمي، بر سه اصل استوار ماندم : استقلال ، آزادي و عدم هژموني. میثاق این سه اصل بودند . آقایون اصل عدم هژموني را زیر پا گذاشتند ترکیبی از شوراي ملي مقاومت درست کردند که هژموني آنها را تامین میکرد. لذا به آقای رجوي گفتم این شورا اشکال دارد . او نوشته اي به من داد که بنا بر آن، تا امضاي من نباشد هیچ مصوبه شورا معتبر نخواهد بود. بعد اصل آزادي را زیر پا گذاشت وقتي که نامه ۱۴ صفحه اي در ارتباط با مقاله دروغهاي طارق عزیز مندرج در روزنامه انقلاب اسلامي به من نوشت. اصل استقلال را هم با رفتن به عراق نقض کرد . حالا ما باید دانم به سازمانهای مدافع

حقوق بشر بگیریم که هواداران سازمان نباید به ایران تحویل داده شوند. بهر رو، من از زمان مصدق فعالیت حزبی نداشته‌ام بلکه جبهه‌ای فعالیت می‌کردم. و کوشش برای تشکیل جبهه کرده‌ام. این کوششها را هم در درس تجربه و کارهای دیگر بر شمرده‌ام. با وجود این کوشش مستمر، جبهه پدید نیامده است. پس حتماً دلیلی دارد.

**س: خوب منم همین دلایل را می‌خواهم.**

بنی صدر: گروههای سیاسی قدرت را هدف کرده‌اند. آزادی را هدف قرار نداده‌اند. اگر آزادی را هدف قرار میدادند، جبهه ممکن و تشکیل می‌شد. اما چون قدرت هدف است، جبهه سازی مثل قطع و وصل برق شده است. از این طرف می‌سازند از آن طرف از میان می‌رود. چون آزادی و استقلال بر زبانها می‌آیند و در عمل قدرت هدف است، جبهه پوششی می‌شود برای پنهان کردن هویت‌ها و نیز بی‌هویتیها. جمع بی‌هویتیها جبهه بوجود نمی‌آورد. جبهه را باید کسانی تشکیل دهند که هویت‌های مشخص داشته باشند و جامعه بر این هویتها آگاهی شفاف داشته باشد. در حقیقت، وقتی قدرت را هدف قرار دادی، بنابر ایجابات قدرت، امروز یک هویت داری اما معلوم نیست فردا چه کاره‌ای و چه هویتی خواهی یافت. در سالروز انقلاب در پاریس سخنرانی کردم و گفتم اقا! خانم! لطف کنید روی حرفی که زده‌اید بایستید تا مردم بدانند که من و شما که هستیم. فرض کنیم جمعیتی که در برلین جمع شدند هویت این آقایان چیست؟

**س: اگر اشتباه نکنم اکثریت را هواداران حزب توده و اکثریت تشکیل می‌دهند.**

بنی صدر: خوب شما هم می‌گویند اگر اشتباه نکنم

**س: نمی‌خوام حکم کلی داده باشم برای آنانکه کارشان بر چسب نخورد.**

بنی صدر: ببینید اینها زمان آقای رفسنجانی بر یک روش رفتند. وسط کار بر یک روش دیگر و آخر کار یک روش دیگر.

مثلاً آقای برقی از قولشان نوشته‌اند که اگر آمریکا در ایران مسئله‌ای بوجود بیاورد ما باید وجود داشته باشیم. یعنی شما می‌خواهید در رابطه با آمریکا هویت پیدا کنید؟ فردا اگر آقای بوش خواست مثل عراق عمل کند تکلیف شما چیه؟ با وجود این، اگر همین جمع تجربه‌نی را که کرده است معتزم بشمارد و آزادی را به جای قدرت هدف کند، دیگر مجبور نمی‌شود هویت اعضای خود را با پوشش جمهوریخواه بپوشاند. مجبور نمی‌شود هنوز هویتی را نیافته، رها کند و هویتی دیگر به خود بدهد. بر این جمع است که روش خویش را روش تجربی کند. یعنی تجربه را رها نکند. اشتباه‌ها را تصحیح کند. نقصهای اساسی را رفع کند. وگرنه این تجربه نیز، چون تجربه‌های دیگر، نیمه تمام رها خواهد شد.

ما در قرن ۱۹ نیستیم در وائل و اواسط قرن بیستم هم نیستیم. ما روسیه تزاری و یا چین و حتی کوبا نیستیم. ما در کشوری هستیم که دولتی داریم که غیر از افرادی که در استخدام دولت هستند و گروهی از آنها دستشان اسلحه هست، بقیه اش ایرانی نیست. ما در دو جنبش همگانی کوشیده ایم دولت را از آن ملت کنیم. چرا این تجربه را رها کنیم. باید این دولت را از دست ملا تاربا خارج کرد. تا وقتی که رابطه این دولت را با ملت تغییر ندهیم. کار به سامان نمی‌رسد. اگر هدف را آزادی قرار دهیم اتحاد مفهوم پیدا میکند. وگرنه نه. چطور می‌شود جبهه بوجود آورد وقتی شما یک نظر دارید ۳ ماه دیگر مسئله‌ای اتفاق می‌افتد یا آمریکا موضعی می‌گیرد شما نظرتان را تغییر می‌دهید؟

امیدواریم در آینده بسیار نزدیک ایران صاحب جبهه بشود با آدمهایی که بشود رویشان حساب کرد.

جامعه باید اطمینان پیدا بکند که بعد از رژیم، ایران دچار سرنوشتی مثل عراق یا افغانستان نخواهد شد.

س: آمریکا نیتها تحلیل از واقعیات موجود رادارند. می‌دانند سیستم مخالفین از نظر وحدت چگونه عمل میکند خوب آنها هم سعی خواهند کرد با تمام توان ازین ضعف استفاده کنند.

بنی صدر: خوشبختانه ما ارزشی داریم که دیگران به اندازه ما دلبستگی به آن ندارند. ارزش استقلال و دلبستگی ایرانیان به استقلال وطن خویش. کاش عراقی‌ها هم این دلبستگی را داشتند و این بلا سرشان نمی‌آمد. می‌توانستند رهبری قوی داشته باشند و محتاج آمریکا نباشند. برای مثال، در عراق، در مصر، پول گرفتن از آمریکا چندان عیب نیست. در ایران، خیانت است. اینست که از دوره مصدق تا امروز، امریکانیها موفق نشدند هم اختیار رژیم ایران را داشته باشند و هم مهار بدیل آن را. ازین ببعد هم نخواهیم گذاشت موفق شوند.

س: سال ۶۰ روزنامه انقلاب اسلامی رفرا ندوم را مطرح کرد. شما چه تفاوتی بین آن رفرا ندوم و رفرا ندوم فعلی ۸۲ می بینید؟

بر اساس اصل ۵۹ یا ۶۹ من پیشنهاد رفرا ندوم دادم که مردم بیایند تکلیف را معین کنند اگر آنها خط مرا خواستند من و اگر نه آنها . آقای خمینی گفت: ۳۵ میلیون بگویند بله من می گویم نه ! خیلی راحت این پیشنهاد رد شد .

اما طرح رفرا ندوم در ۸۲ از چند ناحیه است.

۱ - آقای رضا پهلوی - طرف را به ده راه نمی دادند سراغ خانه کدخدا را میگرفت.

پدر جد رفرا ندوم درباره شما انجام شده است . ملتی انقلاب کرده و گفته ، در یک رفرا ندوم ، که شما را نمیخواهد . حتی اگر آمریکا هم بیاید به ایران ، شما محل ندارید. عراق و افغانستان نمونه واضح هستند. تازه ظاهر شاه اعتباری داشت که خانواده پهلوی ندا شتند .

با اینهمه ، حرفش هم بی منطق است. رفرا ندوم را کی بکنه ؟ رژیم بکنه؟ . آگه قدرت خارجی هم بکنه که اول باید رژیم را ببره تازه بعدش هم معلوم نیست چه وقت رفرا ندوم می کنه . هر وقت مصلحت تشخیص بده .

۲ - اصلاح طلبان ( دولتی ) از رفرا ندوم صحبت می کردند. اما اختیار دست رهبر است ، رهبر خود آقایان را رد صلاحیت کرد

۳ - پیشنهاد آقای منتظری تفاوتی اساسی دارد : ولایت مطلقه فقیه «رهبر» صاحب اختیار مطلق را به رای بگذارید. این یک مسئله جدید است . ولی یک اشکال دارد. یا باید جامعه حرکتی بکنه که وضعیتی ایجاد بشه که بتونه از طریق رفرا ندوم اظهار نظر بکنه یا اینکه خود رژیم بکنه که مثل انتخابات قلابی میشه .

خلاصه حرف را باید شفاف زد. به مردم باید گفت لطف فرموده حرکت کنید منتظر این پیشنهادات هم نباشید. شما هم که روزنامه نگار هستید حتی اگر در خارج هستید از آنجا که اندیشه جریان دارد به این جوانهای ایران تشر بزنید که می گن چرا نسل قبل انقلاب کرد . انقلاب یک تجربه است. خوب میخواهی در نیمه رها کنی و تجربه دیگری را شروع کنی؟ همش میشه تجربه نیمه تمام . این تجربه را ببر به نتیجه برسان .

شما که نباید طلب کار باشید. نسلی انقلاب کرده و این انقلاب جهان را وارد عصر جدیدی کرده است. جهان را داره عوض می کنه . یکی از ابر قدرتها رفته دیگر ی هم درحال اضمحلال است. کاری اساسی در تاریخ بشری انجام شده است. بعدم تو از پس ۲ تا ۳ روزه خوان بر نمی آئی؟! پس حرکت کنید. عمر را که نمی شه در عزای گذشته و یا آینده ای که نیست گذرانند .

با عزاداری که مسئله حل نمی شه . مبارزه کن تا اراده رشد در تو بوجود بیاید. یک نسل چینی اراده رشد داشت از پائین فشار آورد بین چین تحول پیدا کرد . شما که با رژیم مخالفت می کنی ببین چی میخواهی وارد صحنه زندگی بشوید. نمی شود که جوان نقش مرده در دست غسل را بازی کند. شرایطی را باید درست کرد که مردم بر سرنوشت خویش تسلط پیدا بکنند. بعد رفرا ندوم مفهوم پیدا میکنه. آنها که میگن منظورشان این است که بغیر از مردم ، قدرت خارجی تحول را ایجاد بکنه.

س: با تشکر از اینکه وقتتان را در اختیار ما گذاشتند اگر پیامی دارید لطفا بفرمائید .

بنی صدر : بدترین عیبی که ما داریم این است که انجام کار را می گذاریم به آخرین لحظه. حتی وقتی مریض هستیم ، وقتی میریم دنبال طبیب که کار از کارمان گذشته است. اگر این عیب نبود ، دلیل نداشت که در یک قرن ۳ تا انقلاب داشته باشیم. ۳ تا هدف داشتیم که خوب بود. ۴ تا عامل استبداد تاریخی داشتیم که ۳ تا از بین رفته سلطنت، بزرگ مالکی و ساخت شهری استبداد . بنیاد استبداد دینی ( بخش طرفدار استبداد ) مانده است. پایه خارجی هم در حال فرو ریختن است. زیرا عامل خارجی استبداد خودش تنوری خاورمیانه بزرگ را مطرح می کند . پس بر جا نمی ماند مگر یک عامل و یک پایه . با تکانی ، این پایه نیز می شکنند. این استبداد دیگر نه در سطح ملی و نه در سطح جهانی ، محل عمل ندارد. امیدوارم که این نسل به جنبش درآید . کار را به آخرین لحظه نگذارد . زیرا در آن لحظه دیگر معلوم نیست ابتکار عمل از آن او باشد .